

سفرهای حضرت عبدالبهاء به اروپا و امریکا و ترویج جهان‌گرایی

حشمت شهریاری

در زمان حضرت باب و حضرت بهاء‌الله، که تازه کشتی‌های بطی‌السیر به وجود آمده بودند و وسایل ارتباطی به ارسال نامه خلاصه می‌شد که آن هم به وسیله افرادی که با پای پیاده یا به کمک حیوانات سفر می‌کردند، به افراد دیگر منتقل می‌گردید، چگونه امکان داشت که افراد، تعلیمات، انگیزه‌ها و آرمان‌های جهان‌شمول حضرت بهاء‌الله نظیر: جستجوی انفرادی حقیقت و شناخت مستقل واقعیت‌ها، برابری انسان‌ها، تساوی حقوق زنان با مردان، تعلیم و تربیت اجباری و عمومی، تطابق دین با علم و عقل، از میان برداشتن فقر و توزیع عادلانه ثروت، عدالت اجتماعی، جدایی دین از سیاست، لزوم توجه به اصالت معنوی انسان‌ها، احترام و شناخت سایر ادیان، قبول زبانی بین‌المللی، تشکیل محکمه کبرای بین‌المللی و صلح عمومی را درک کنند.

حضرت بهاء‌الله در آن ایام مانند فضانوردی بودند که به کمک موشکی به فضا پرتاب شده بودند. ایشان، تمام کره زمین و گرفتاری‌های متفاوت آن، از قبیل اختلافات رنگ و نژاد و مذهب و ملیت را از اوج آسمان می‌دیدند و برای حل آن گرفتاری‌ها، تعلیمات و دستورهای صادر می‌فرمودند؛ و البته بسیاری از آن تعلیم، برای افرادی که جز از محل زندگی محدود خود از بقیه دنیا بی‌خبر بودند، غیر قابل درک بود و با تعجب می‌گفتند که باب و بهاء‌الله چه می‌گویند؟

برای مثال، در زمانی که در ایران و کشور عثمانی مردم به سختی به زبان‌های فارسی، عربی و ترکی تکلم می‌کردند، در بیانات مبارک حضرت بهاء‌الله، صحبت از

زبانی بین‌المللی و ضرورت و اهمّیت آن می‌شد. این تعلیم، برای بسیاری از افراد، حتّی افراد فهمیده و متجدّد آن زمان هم تعلیمی غیر ضروری به نظر می‌رسید. به همین دلیل، وقتی کمال‌پاشا، یکی از وزرای دربار عثمانی در اسلامبول، به حضور مبارک حضرت بهاء‌الله مشرف شد، به خود می‌بالید و فخر می‌فروخت و به قول معروف باد در غبغبش می‌انداخت و می‌گفت که او با چند زبان آشنایی دارد، حضرت بهاء‌الله به او فرمودند که دانستن چند زبان که فخر نیست، ما احتیاج به یک زبان بین‌المللی داریم که از سوء تفاهمات بین‌المللی بکاهد؛ و خیلی‌ها این بیان مبارک را با حیرت و تعجب شنیدند و با خود گفتند که زبان بین‌الملل دیگر چه زبانی است؟

و یا زمانی که جمال مبارک شنیدند که افراد از حبّ وطن به خود می‌بالند، فرمودند: حبّ وطن فخر نیست، فخر در حبّ عالم است. این بیان مبارک مثل بمب در میان ایرانیان صدا کرد. متجاوز از ۱۵۰ سال است که این بیان مبارک مورد اعتراض مخالفان امر بوده است که بهائیان به اوطانشان علاقه ندارند؛ آنها جهان‌وطن هستند و با این‌که امروزه که به قول تمام جهانیان و حتّی ایرانیان، مرسوم شده که کره زمین را دهکده جهانی می‌خوانند و اصطلاحاتی نظیر: جامعه جهانی، بانک جهانی و بهداشت جهانی بر سر زبان‌ها افتاده، هنوز هم بهائیان را به عنوان جهان‌وطنی سرزنش می‌کنند و مردود می‌شمارند.

بعد از صعود جمال مبارک، حضرت عبدالبهاء در جستجوی فرصتی بودند که آموزه‌های جهان‌شمول پدر بزرگوارشان را، ابتدا به گوش ساکنین کشورهای غرب که استعداد بیشتری برای جهان‌گرایی داشتند، برسانند. و گرچه از نزدیک با بسیاری افراد غربی در تماس بودند، مایل بودند آن آموزه‌ها را در سطح وسیع‌تری، علی‌الخصوص با دانشمندان و علمای غربی در میان بگذارند. و در ضمن، معرّفی

آرمان‌های جهان‌شمول پدر بزرگوارشان، دید افراد را وسعت بیشتری داده و به جای ملی‌گرایی، جهان‌گرایی را ترویج دهند.

اما متأسفانه، در کشورهای غرب هم، ملی‌گرایی، آن قدر متداول بود که جهان‌گرایی جایی نداشت. با وجود ارائه‌ی تعلیمات جهان‌شمول حضرت بهاء‌الله در بیش از ۶۰۰ نطق و خطابه، در مجامع علما، بزرگان و فلاسفه غربی، ظاهراً تنها کسی که به آرمان‌های جهان‌شمول حضرت بهاء‌الله پی برد، پرزیدنت وقت امریکا، پرزیدنت ویلسن بود که او هم به دلیل این که مردم اروپا و امریکا، با مسئله جهان‌گرایی چندان آشنایی نداشتند، زحماتش در مورد جامعه ملل به جایی نرسید. و همان‌طوری که خواهیم دید، افرادی که بعد از او روی کار آمدند، به دلیل جبر زمان، مجبور شدند هدف او را دنبال کنند. جهان‌گرا شدند و نتیجه آن به وجود آمدن سازمان ملل متحد و منشور جهانی حقوق بشر گردید که البته ادامه آن به سه صلحی خواهد انجامید که حضرت ولی‌عزیز امرالله به تفصیل در باره آنها بیاناتی فرموده‌اند که عبارتند از: صلح اصغر، صلح اکبر و صلح اعظم که به تدریج شکل خواهند گرفت و سعی خواهد شد که در طی این مقال به آنها اشاره شود.

مطالب این نوشتار، نتیجه تحقیقات و مطالعات مقدماتی نگارنده درباره سفرهای حضرت عبدالبهاء به مغرب زمین، مکاتبات حضرت عبدالبهاء با یکی از انجمن‌های صلح در هلند و بالاخره ارسال مکتوبی به نام لوح لاهه به کنفرانس صلح لاهه و نتیجه آن تشکیل جامعه ملل و بالاخره سازمان ملل متحد می‌باشد.

در حقیقت، داستان این تحقیق، از زمان نوجوانی نگارنده شروع شده است. همه ما با داستان فلسفی و تخریب گنبد حظیرةالقدس طهران آشنا هستیم. در آن ایام، روزنامه‌های ایران سعی می‌کردند، بعضی بر لّه و بعضی دیگر بر علیه جامعه بهائی

مطالبی بنویسند. از جمله، هفته‌نامه دنیا به سردبیری سید عبدالکریم طباطبایی که به نظر می‌رسد شاید دوست جامعه بهائی هم بوده است، در شماره ۲۷۱ مرداد ماه ۱۳۳۴، مقاله‌ای تحت عنوان: (ترجمه مقاله مجله تایم، چاپ امریکا، در باره بهائیان که در این شماره چاپ شده است، مورد مطالعه حضرت آیت الله بروجردی قرار گرفت) را درج نمود و با خط درشت نوشت: «آیا ملکه ماری هم بهائیس؟ و دختر ویلسن، رئیس‌جمهور سابق امریکا، عضو محفل بهائیان است؟»
بعد در ضمن این مقاله نوشت:

«سیاسیون، مندرجات این مجله را، صدای وزارت امور خارجه امریکا می‌دانند. در شماره ۶ ژوئن ۱۹۵۵، تایم، مقاله مهمی راجع به بهائیان انتشار داده است که ما از نظر اهمیّت، نسخه اصلی مجله را به بهای هشتاد ریال (یعنی چهار برابر قیمت اولیه، چون تمام نسخه‌های آن را بهائیان خریداری کرده بودند) در یکی از کیوسک‌های خیابان اسلامبول طهران، خریداری و عین آن و ترجمه مقاله را برای مطالعه حضرت آیت الله بروجردی، پیشوای شیعیان جهان، به قم فرستادیم.

چون ترجمه این مقاله در هیچ یک از جراید و مجلات ایران منتشر نشده و بر خلاف تبلیغات بهائیان، مقاله مزبور، جنبه طرفداری از بهائیان و یا حمله و انتقاد از دولت را نداشته است، عین آن را در روزنامه دنیا چاپ می‌نماییم.»

بعد در این مقاله می‌خوانیم که، قاند اصلی دیانت بهائی، شوقی افندی ربّانی است که در سنین بین ۵۰ و ۶۰ سالگی با عیال کانادایی‌الاصل خود، در حیفا به سر می‌برد. و بعد در ضمن ذکر نام چند نفر بهائی امریکایی می‌نویسد:

«یکی دیگر از بهائیان امریکا، مارگارت ویلسن، دختر رئیس‌جمهور سابق امریکا است و بهائیان معتقدند، از جمله ۱۴ اصلی که رئیس‌جمهور نام برده،

برای اجرای اصول صلح و آشتی بین بشر، پیش‌بینی نموده، ۱۲ اصل آن، از تعالیم دیانت بهائی است که ویلسن نام‌برده، به وسیله دختر خود از آنها الهام گرفته است.»

این مقاله، بسیار مفصل و خواندنی است. در هر صورت، هدف از ذکر این مقاله آنست که بدانید از چه زمان کنجکاوی نگارنده در مورد داستان مارگارت، دختر ویلسن و تأثیر او در مورد به وجود آمدن ۱۴ اصل ویلسن و بعد آرزوی ویلسن در مورد به وجود آوردن جامعه ملل شروع شده است.

داستان دیگری را هم که مایلیم برای شما تعریف کنم، در سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳، رزیدنت جراحی بیمارستان نمازی شیراز بودم. در آن موقع، این بیمارستان، بیمارستان نمونه ایران بود و اکثر اطبای این بیمارستان که استادان ما هم بودند، از امریکا آمده بودند. در بین آنها، دکتر قد بلند و با نفوذی به نام دکتر Halstead بود که همسرش در دفتر او به عنوان منشی کار می‌کرد. همیشه من این خانم را می‌دیدم و در بین احبای شیراز معروف بود که خانم Halstead دختر فرانکلین روزولت و مادرش بهائی بوده است.

آن موقع، فاصله بین دانشجویان و استادان به خصوص استادان امریکایی زیاد بود و اجازه نمی‌داد که از این خانم، در مورد مادرش که آیا بهائی بوده است یا خیر، سؤال شود. در هر صورت، این دو داستان، برای من معمای بودند که مایل بودم روزی آنها را بگشایم، ولی کم‌کم در ضمن سال‌ها، این موضوع به بوته فراموشی سپرده شد، تا اخیراً در مجله عندلیب به مقاله‌ای بر خوردم تحت عنوان (جهان بدون مرز) به قلم Allen Gultner که در ماه اوت ۲۰۰۵ به رشته تحریر در آمده بود و آقای فاروق ایزدی نیا آن را به فارسی برگردانیده بودند. در این مقاله می‌خوانیم که، دختر ویلسن، محقق در امر بهائی بود و گزارش شده که وقتی پدرش جامعه ملل را

تشکیل می‌داد، این دختر بر او تأثیر گذارد. این جمله، مرا بر آن داشت در این باره تحقیق بیشتری کنم و حال مایلم به طور مختصر، نتیجه تحقیقاتم را در اختیار خوانندگان عزیز بگذارم.

مسافرت‌های حضرت عبدالبهاء

به خوبی می‌دانیم که حضرت عبدالبهاء در ۶۷ سالگی، بعد از آن همه رنج و زحمت و عذاب، در اسارت عبدالحمید، بالاخره در سال ۱۹۰۹، از اسارت آزاد و با عدم سلامت جسم و یا به قول خودشان در لوح سلام عام، با وجود ضعف و ناتوانی شدید، راهی ممالک اروپا و امریکا گردیدند، تا در ضمن این مسافرت‌ها، تعالیم آیین بهائی یعنی پیام پدر بزرگوارشان را به سمع اهالی غرب برسانند و آن‌چه را روح تعالیم حضرت بهاء‌الله در مسئله جنگ و صلح بود، انتشار دهند. از جمله انجمن‌هایی که حضرت عبدالبهاء را به امریکا دعوت نموده بودند، دو مؤسسه مهم را می‌توان نام برد:

۱. انجمن صلح بین ملل و دول که ریاست افتخاریش را، پرزیدنت (تفت)، رئیس‌جمهور وقت امریکا به عهده داشت.
۲. دیگری، انجمن صلح نیویورک به ریاست اندرو کارنگی، ثروتمند معروف امریکایی بود.

حضرت عبدالبهاء، به این انجمن‌ها مکاتیبی ارسال داشتند و بشارت دادند که در بهار سال بعد به ملاقات آنها خواهند رفت. این مکتوب‌ها در نجم باختر ثبت شده‌اند. مکتوب اول خطاب به پرزیدنت تفت است:

«نیویورک، حضرت رئیس جمعیت صلح بین ملل و دول محترم ... مقاصد خیریه آن جناب فی‌الحقیقه سزاوار ستایش است و ما را نیز مقاصد چنین که علم صلح اکبر در قطب عالم موج زند ... از دعوت شما بسیار ممنون شدم ... در بهار آینده محض ملاقات دوستان حقیقی به خطه امریک خواهیم آمد. نهایت احترامات مرا در حق خویش قبول فرمایید. عبدالبهاء ع»

مکتوب دوم خطاب به اندرو کارنگی است:

«حضرت رئیس انجمن صلح نیویورک و اعضای محترم: هوالله، ای انجمن مقدس و جنود آسمانی، هر دم که مقاصد عالیّه و علویّت همت شما به خاطر آید، جان و وجدان به وجد و طرب آید و سبب سرور و امیدواری گردد ... در بهار با کمال اشتیاق به آن صفحات شتابم و خواهش دارم که احترام قلبیه و محبت وجدانیّه مرا قبول فرمایید. ع»

حضرت عبدالبهاء در خطابه‌های بی‌شمارشان، توضیح فرمودند که هدف اصلی آیین بهائی، وحدت عالم انسانی و صلح عمومی جهانی است و آن بدین معناست که جمیع بشر، نوع انسانند و خداوند، خلعت شریف انسانیت را بر دوش همه گذارده و تأکید فرمودند که برای رسیدن به این هدف، اصولی باید رعایت شوند که تمام آنها توسط حضرت بهاء‌الله وضع گردیده‌اند.

مردم و جراید کشورهای بی‌شمار که حضرت عبدالبهاء به آنها سفر فرمودند، ایشان را پیامبر صلح لقب دادند، زیرا در نطق‌های مفصلی که هر روز ایراد می‌فرمودند، در باره صلح عمومی صحبت می‌نمودند.

حضرت عبدالبهاء با مشاهده اوضاع اروپا و امریکا، پیش‌بینی فرمودند که به زودی جنگ بزرگی رخ خواهد داد و انداز فرمودند و هشدار دادند که اگر مردم جهان و

زمامداران، اقدام نکنند و چاره‌ای نیاندیشند، در آینده جنگی بزرگ دنیا را تهدید خواهد کرد.

روی هم‌رفته، حضرت عبدالبهاء حدود ۶۳۳ خطابه در مجامع مختلف مثل کنیسه‌ها و کلیساها، دانشگاه‌ها و مراجع علمی و مجامع دیگر ایراد فرمودند که از آنها، فقط ۱۲۷ خطابه به زبان‌های فارسی و انگلیسی در دسترس است و ۳۵۲ خطابه از خطابات امریکا، و ۱۸۲ خطابه از خطابه‌های اروپا، یا نوشته نشده و یا در دسترس نیستند.

در بین این مجامع، حضور مبارک در دانشگاه استنفورد بسیار جالب توجه بوده است. حضرت عبدالبهاء در حضور ۱۸۰۰ دانشجو، ۱۸۰ پروفیسور و عدّه کثیری از رؤسا و مشاهیر، بیاناتی فرمودند و عبّاس میلانی که اکنون در دانشگاه مزبور مشغول پژوهش و تدریس است، در یکی از صحبت‌هایش به طور افتخارآمیز به این موضوع اشاره کرد که قبل از همه ایرانی‌ها، عبدالبهاء در استنفورد حضور یافت.

حضرت عبدالبهاء در اکثر خطابه‌هایشان از صلح عمومی و لزوم تشکیل سازمانی به نام محکمه کبرای بین‌المللی نام می‌بردند و حتّی طرز تشکیل این سازمان و اعضای آن را بیان فرمودند.

در سفرهایشان در امریکا از جمله افراد سرشناس و والا مقامی را که به حضور پذیرفتند، تئودور روزولت بود که از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۹ به سمت رئیس‌جمهور امریکا انتخاب شده بود. او که از سیاستمداران معروف و بیست و ششمین پرزیدنت امریکا بود، در ماه اپریل ۱۹۱۲، با نهایت خضوع و خشوع به محضر مبارک مشرف شد.

روز ۲۳ آپریل، الکساندر گراهام بل، مخترع تلفن به محضر مبارک مشرف و ایشان را به منزل خود دعوت نمود که در جمع علما و دانشمندان صحبت بفرمایند. حضرت عبدالبهاء روز ۲۴ آپریل به منزل گراهام بل تشریف‌فرما شدند. خطابه ایشان که در باره پیشرفت علم بود، آن قدر مورد توجه حضار واقع گردید که بعد از سخنان ایشان، یکی از حاضرین برخاست و گفت: بعد از صحبت زیبای عبدالبهاء، مرا یارای تکلم نیست.

مسافرت حضرت عبدالبهاء در امریکا واقعاً شکوهمند و مجلل بود. یکی از افراد دیگری که سعی می‌کرد با حضرت عبدالبهاء تماس حاصل نماید، ویلیام جنینگ بریایان (William Jenning Bryan)، سیاستمدار معروف امریکا بود. او که سال‌ها رئیس و رهبر حزب دموکرات بود، سه مرتبه برای ریاست جمهوری امریکا از طرف حزب دموکرات برگزیده شد ولی متأسفانه در هر سه نوبت شکست خورده بود. بعداً برای انتخاب ویلسن، فعالیت بسیار نمود و یکی از علل موفقیت ویلسن فعالیت‌های انتخاباتی وی بود.

برایان که در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ به دور دنیا سفر می‌کرد، وقتی گذارش به حیفا افتاد، مایل بود که با حضرت عبدالبهاء ملاقات کند. در آن موقع، حضرت عبدالبهاء در عکا تشریف داشتند و گرفتار مشکلات دشمنان و ناقضین بودند و بنابراین، صلاح ندیدند با او ملاقاتی داشته باشند، بعداً که حضرت عبدالبهاء به امریکا تشریف آوردند، هنوز برایان را به خاطر داشتند؛ فرمودند: برایان و همسرش، چند سال قبل به حیفا آمدند ولی من در نهایت خطر دشمنان بودم و بنابراین، ملاقات دست نداد؛ حال مایلم به ملاقات او بروم.

بنابراین در ۲۳ سپتامبر، برای دیدن برایان به شهر لینکلن در نبراسکا تشریف بردند. حضرت عبدالبهاء دستور دادند به منزل برایان تلفن کنند. این درست چند روزی قبل از انتخابات رئیس‌جمهور امریکا بود. خانم برایان اظهار داشت که متأسفانه شوهرش برای مبارزات انتخاباتی ویلسن رفته است، ولی ایشان و دخترشان مشتاق دیدار عبدالبهاء هستند. بنابراین، حضرت عبدالبهاء و همراهانشان، میرزا محمود زرقانی، جناب علی‌اکبر نخجوانی (پدر جناب علی نخجوانی) احمد سهراب و امین‌الله فرید، اتومبیل بزرگی تهیه، و به منزل برایان که قصر مجللی در خارج شهر بود، تشریف بردند.

خانم برایان و دخترشان با شتاب به استقبال مبارک شتافتند و بعد از پذیرایی با چای و شیرینی و شنیدن بیانات مبارک استدعا کردند که هیکل مبارک از بعضی اتاق‌های عمارت مخصوصاً کتاب‌خانه و دفتر کار برایان دیدن کنند. در کتاب‌خانه، استدعا نمودند که برای برایان دعا بفرمایند. حضرت عبدالبهاء با دست مبارک، مناجاتی به افتخار برایان در دفتر یادداشت او مرقوم فرمودند که فی المجلس توسط همراهان به زبان انگلیسی ترجمه و در همان دفتر یادداشت گردید. بنده، کپی اصل این مناجات را مدیون جناب دکتر ایمن هستم.

و آن مناجات چنین است:

«خداوندا، این خاندان را مبارک فرما و در دو جهان کامران نما. این شخص محترم را بر اعظم خدمت عالم انسانی که وحدت عالم بشر است، مؤید نما تا در این جهان موفق به رضای تو گردد و از دریای پرموج فیوضات این قرن نورانی بهره و نصیب موفور گیرد. عبدالبهاع ع»

برایان، بعد از انتخاب ویلسن به ریاست جمهوری به عنوان وزیر امور خارجه آمریکا در کابینه ویلسن مشغول گردید و به مدت سه سال در این سمت باقی بود ولی بعداً با ویلسن بر سر شرکت در جنگ جهانی اول اختلاف نظر حاصل کرد، زیرا او مخالف شرکت در جنگ بود، اما ویلسن چاره‌ای جز شرکت در جنگ نداشت، بنابراین، از سمت خود استعفا داد. البته بعداً کمی بیشتر در این مورد توضیح داده خواهد شد.

سیاستمدار دیگری که مشتاق ملاقات با حضرت عبدالبهاء بود، ویلیام سولزر (William Sulzer) بود که در زمان سفر حضرت عبدالبهاء به امریکا فرماندار نیویورک بود. او هم یکی از طرفداران سرسخت ویلسن بود و قبل از نوامبر ۱۹۱۲ نطق مؤثری در حمایت از ویلسن ایراد نموده بود و مطلب زیبایی هم در باره آیین بهائی نوشت که در مجله روی کرافت (Roy Croft) به چاپ رسید و مضمون قسمتی از آن چنین است:

«در حالی که احزاب و فرق گوناگون درگیر ستیزه‌جویی، اختلاف و نزاعند، نهضت بهائی با شتاب در پیشرفت است و با جهش‌های سریع در توسعه و ترقی است. نهضت بهائی امیدبخش و پیشرفت‌دهنده و جنبشی جهانی است که مقدر است انوار درخشان روشن‌گرایی را در سراسر کره ارض منتشر نماید تا ذهن هر فردی آزاد شود و هر ترس و واهمه‌ای زائل گردد. دوستداران امر بهائی بر این باورند که طلوع یومی جدید و روزگاری فرخنده و دوران حقیقت‌جویی و عدالت‌پروری و آزادی و استغنائی طبع و بلند همتی و صلح عمومی و اخوت بین‌المللی را مشاهده می‌نمایند یعنی روزی که هر فرد در خدمت عموم است و عموم مردم در خدمت هر فرد.»^(۱)

چندی بعد ویلیام سولزر، نامه‌ای حضور حضرت عبدالبهاء نگاشت و حضرت عبدالبهاء در جواب او در جون ۱۹۱۹ مکتوب بسیار موّدت آمیزی صادر فرمودند و از او و پرزیدنت ویلسن برای زحماتشان در مورد تشکیل جامعهٔ اتّفاق ملل قدردانی فرمودند.

حضور حضرت عبدالبهاء در امریکا مصادف با فرمانداری وودرو ویلسن (Woodrow Wilson) در نیوجرسی و فرمانداری ویلیام سولزر در نیویورک بود. تفت (Taft) در آن موقع رئیس‌جمهور امریکا بود و فراموش نکنیم که مؤسسهٔ صلح او، حضرت عبدالبهاء را به امریکا دعوت کرده بود.

حضرت عبدالبهاء در ۵ دسامبر به سین سیناتی تشریف بردند و در گراند هتل در حضور پانصد نفر از محترمین سین سیناتی و با حضور تعدادی از ارباب جراید فرمودند: چون امروز در سین سیناتی، شهر پرزیدنت تفت هستم، سخنان امروز را به مردم سین سیناتی و تمام مردم امریکا هدیه می‌کنم؛ فرمودند: موقعی که در مشرق زمین بودم، شنیدم که در امریکا افراد صلح طلب بسیارند. به امید ملاقات این افراد، محلّ زندگیم را ترک کردم و به این جا آمدم؛ حال می‌بینم چقدر مردم امریکا در حال ترقّی و دولت امریکا تا چه حدّ عدالت‌پرور است و برای انتشار صلح، قدّ علم کرده است تا نور سعادت و آسایش بر فرزندان آدم بتابد.

در آخر خطابه فرمودند: من بی‌نهایت از پرزیدنت تفت ممنونم که نفوذ خود را در برقراری صلح جهانی معطوف می‌دارد. (اشاره می‌فرمایند به انجمن صلح دول و ملل). آن چه برای صلح انجام شود، عالی و قابل ستایش است، اما وقتی پارلمان ملل تشکیل شود، آن وقت است که آرزوی دیرینهٔ حکما و فلاسفه و خردمندان بشر، جامعهٔ عمل خواهد پوشید. و این درست در موقعی بود که بین تفت و ویلسن و

روزولت، مبارزه انتخاباتی بود که بالاخره ویلسن برنده شد، ولی تفت بعداً برخلاف روزولت از ویلسن در مورد تشکیل جامعه ملل حمایت نمود.

حضرت عبدالبهاء در سفر امریکا، به طور مستقیم و غیر مستقیم با رجال و سیاستمداران، علما و دانشمندان و رهبران مذاهب صحبت فرمودند و در خطاباتشان تمام تعالیم حضرت بهاء‌الله را به گوش آنها رسانیدند و به خصوص مسئله صلح و اهمّیت تشکیل محکمه کبرای بین‌المللی را گوشزد و تأکید فرمودند. عدّه زیادی از مشاهیر و علمای مغرب زمین، تقاضای تشرف خصوصی از محضر مبارک نموده بودند؛ از جمله:

- تئودور روزولت، رئیس‌جمهور سابق امریکا
- گراهام بل، کاشف تلفن
- ادمیرال پری، کاشف قطب شمال
- فردریک لینچ، مؤلف کتاب صلح بین‌المللی
- مستر پن شو، از وزرای کابینه دولت امریکا
- سر ریچارد استانلی، رئیس دانشگاه شهر وسترن
- دکتر هال، از کلیسای متروپالیتین
- عدّه‌ای از اعضای پارلمان امریکا
- سر توماس برکلی، وزیر امور خارجه انگلیس
- پروفیسور چاین، عضو آکادمی انگلستان که به جامعه بهائی پیوست
- پروفیسور وامبری، نویسنده و مستشرق کلیمی‌نژاد، ساکن بوداپست
- رئیس اساقفه امریکا
- وزیر مختار سوازیلند

- عده‌ای از سفرای ممالک مختلف

پرزیدنت ویلسن و خدمات او

در این‌جا مایلم به اختصار، پرزیدنت ویلسن را معرفی کنم. پرزیدنت ویلسن در سال ۱۸۵۴ در ایالت ویرجینیا به دنیا آمد. تا سن ۱۰ سالگی، توانایی خواندن را نداشت. متخصصین اطفال امروز، این ناتوانی را (Dyslexia) می‌نامند. پدرش، کشیش کلیسای پرسبیتاری (Presbyterian) بود و بعدها گزارش داده‌اند که او خطیب بسیار زبردستی بوده است.

دوران تحصیلی ویلسن، خیلی به کندی سپری گردید و بالاخره از دانشکده حقوق، فارغ‌التحصیل شد. ویلسن، بذله‌گوی ماهری بود و سعی می‌کرد مثل پدرش، خطیبی زبردست شود. از قول او گفته‌اند که به کلیسای پدرش می‌رفت و در برابر نیمکت‌های خالی کلیسا می‌ایستاد و به نظر می‌آورد که تمام نیمکت‌ها مملو از جمعیت است و در برابر نیمکت‌های خالی، تمرین نطق می‌کرد و سعی می‌کرد فی‌البداهه و بدون آمادگی قبلی سخنرانی کند.

علاقه زیادی به کارهای سیاسی داشت و در سال ۱۹۰۲ در ۳۶ سالگی به ریاست دانشگاه پرینستن (Princeton) انتخاب گردید و سعی کرد تغییرات بسیاری در این دانشگاه به وجود آورد و در زمان ریاستش، افراد بسیار با نفوذی از دانشگاه پرینستن دیدن کردند که از جمله آنها، تئودور روزولت، رئیس‌جمهور وقت امریکا، مارک توین و اندرو کارنگی بودند.

ستاره بخت ویلسن، در دوران ریاست دانشگاه‌هایش در پرینستن درخشید و نطق‌های دلچسب او که مملو از بذله‌گویی و به موقع ایراد می‌کرد، به گوش

اعضای حزب دموکرات رسید. سال ۱۹۱۰ بود و اعضای حزب دموکرات، خود را برای انتخاب ریاست جمهوری در سال ۱۹۱۲ آماده می‌کردند. شهرت ویلسن به گوش آنها رسید و توجه آنها را جلب کرد، ولی هنوز دو سال به انتخاب ریاست جمهوری مانده بود. چون ویلسن سابقه فعالیت‌های سیاسی نداشت، اعضای حزب دموکرات، تصمیم گرفتند او را امتحان کنند. بنابراین، او را نامزد فرمانداری نیوجرسی کردند تا به قول معروف ببینند «چند مرده حلاج است». به عبارتی دیگر، در ضمن این دو سال، از خود چه نشان می‌دهد. ویلسن برای قبول این سمت، باید نطقی می‌کرد. ویلسن، سخنران بسیار ماهری بود و با یک سخنرانی می‌توانست افراد بی‌شماری را به خود جلب کند.

اولین نطق انتخاباتی ویلسن خیلی کوتاه بود ولی بسیار جلب توجه کرد، به حدی که در انتهای سخنانش، نمایندگان حزب، هورا می‌کشیدند و از او می‌خواستند بیشتر صحبت کند. ویلسن، فقط همان سخن کوتاه را آماده کرده بود، بنا بر این با اصرار حاضران، مجبور شد از سال‌های تجربه‌اش در نطق فی‌البداهه استفاده کند و در نتیجه، بیشتر توجه حضار را به خود جلب نمود.

ویلسن اظهار داشت امریکای ما، فقط از لحاظ ثروت و قدرت و ترقیات مادی، در بین ممالک دنیا ممتاز نیست، بلکه تمایزش به علت اینست که امریکا به وجود آمده است که به بشریت و تمام ملل دنیا خدمت کند و اکثر مردم دنیا، امریکا را به عنوان بهشت عدالت و تساوی حقوق می‌شناسند. امریکا را مملکتی می‌دانند که در آن تساوی حقوق و عدالت اجتماعی رعایت می‌شود.

ویلسن گفت: من وقتی پرچم امریکا را می‌نگرم، پرچمی می‌بینم که از دورنگ به وجود آمده است؛ یک قسمت سفید که پارشمن است و دیگری قسمت قرمز که

نشانه خون است. پارشمنی که در روی آن با خونی که در راه تحقق تساوی حقوق بشر ریخته شده، نوشته شده است. بعد، اعضای حزب دموکرات را مورد خطاب قرار داد و گفت: ما باید این حقوق را زنده نگهداریم.

بعد از اتمام سخنانش، طوری جمعیت دور او حلقه زدند که مجبور شدند برای نجات او نیروی پلیس را خبر کنند تا راه خروج را برای او باز کنند. و بعد از این سخنان بود که او به عنوان فرماندار نیوجرسی انتخاب گردید؛ اما آن قدر این سخنان او دلنشین بود و نمایندگان را تحت تأثیر قرار داده بود که هنوز آرا برای فرمانداریش شمرده نشده بود که آنان به فکر پرزیدنتی او در سال ۱۹۱۲ افتادند. سپس بعد از انتخاب شدنش به سمت رئیس‌جمهور، اظهار داشت: خدا مرا برای ریاست جمهوری امریکا برگزیده است.

البته نباید فراموش کنیم که چون ویلسن به هیچ وجه سابقه فعالیت‌های سیاسی نداشت، شاید احتمال پرزیدنتیش کم بود. بنابراین، ویلیام جنینگ بریان (William Jennings Bryan) را که سابقه فعالیت‌های سیاسی بسیار داشت و همان فردی بود که حضرت عبدالبهاء به منزلش تشریف بردند و برای او دعا فرمودند، و هم او بود که برای انتخاب ویلسن فعالیت کرده بود، ویلسن وی را در کابینه‌اش به سمت وزیر امور خارجه برگزید.

ویلسن و بریان، هر دو افرادی صلح‌طلب و جهان‌گرا با وجدانی جهانی بودند، در حالی که اکثر سیاستمداران اطراف آنها ملی‌گرا بودند. ملی‌گرایان، فکر می‌کردند تا زمانی که مملکتشان، امریکا، در حال ترقی و هزارها فرسنگ از سر و صدای جنگ دور است، باید فقط به فکر مملکت خویش باشند و بس.

بروز جنگ جهانی اول

یک سال بعد از انتخاب ویلسن، در سال ۱۹۱۴، همان طوری که حضرت عبدالبهاء پیش‌بینی فرموده بودند، جنگ جهانی اول آغاز گردید و به زودی آتش جنگ، سراسر اروپا را فرا گرفت. در این جنگ که به علت سوء قصد به ولیعهد اتریش، (آرشیدک فرانسوا فردیناند) صورت گرفته بود، کم‌کم پای ممالکی مثل عثمانی، بلغارستان، مجارستان و آلمان، به نام متحدین از یک سو و کشورهای انگلیس، فرانسه و روسیه، به نام متفقین از سوی دیگر را به میان آورد. اما ویلسن و وزیر خارجه‌اش برای آن که افرادی صلح‌جو و مخالف جنگ بودند، تصمیم خودشان را گرفته بودند که کاملاً بی‌طرف بمانند.

ولی یک گرفتاری بزرگ وجود داشت و آن کمبود مواد غذایی در کشورهای فرانسه و انگلیس بود که امریکا را مجبور می‌کرد به این کشورها مواد غذایی برساند و ضمناً رکود اقتصادی عجیبی در امریکا به وجود آمده بود و ارسال مواد غذایی به اروپا، اوضاع اقتصادی امریکا را هم بهبودی می‌بخشید.

در آن زمان، تنها راه مسافرت به اروپا، فقط از طریق کشتی بود و بریتانیا از لحاظ کشتیرانی بسیار قوی بود؛ اما کشور آلمان از نظر دارا بودن کشتی‌های زیردریایی، رقیبی نداشت. کشتی زیردریایی آلمان به نام Assassin of the sea (قاتل دریایی) معروف شده بود. تنها راه فرستادن مواد غذایی به اروپا، کشتی بود که مسافری هم از آن استفاده می‌کردند.

آلمان با زیردریایی خود، ابتدا یک کشتی انگلیسی را غرق کرد که در آن یک مسافر امریکایی کشته شد و بعد کشتی دیگری متعلق به امریکا را غرق کرد که سه نفر امریکایی در آن تلف گردیدند، اما واقعه سهمگین‌تر و دلخراش‌تر، موقعی به وقوع

پیوست که آلمان یک کشتی بزرگ انگلیسی را غرق کرد که در آن ۱۲۰۰ نفر کشته شدند که ۱۲۸ نفر آنها امریکایی بودند. این سانحه، خشم مردم امریکا را برانگیخت و احساس مردم امریکا را نسبت به جنگ اروپا تغییر داد. بنابراین، بسیاری از امریکاییان فکر می‌کردند که چاره‌ای جز شرکت در جنگ ندارند؛ اما با وجود این، ویلسن مایل به شرکت در جنگ نبود و در یکی از نطق‌هایش اظهار داشت، امریکا باید در جهان نمونه باشد. ما باید نمونه صلح باشیم. و بعد اظهار داشت: زیرا صلح سبب التیام است و موجب سربلندی، در حالی که جنگ مرگ است و بی‌خانمانی. به همین دلیل، امریکا اعلام کرد که اگر آلمان به کارهای غیرانسانیش ادامه دهد، امریکا، چاره‌ای نخواهد داشت جز این که با آلمان قطع رابطه کند.

این اولتیماتوم قوی ویلسن، سبب شد که برایان صلح طلب، از سمت خود استعفا بدهد؛ زیرا اطمینان داشت که این اولتیماتوم منجر به جنگ خواهد گردید.

اقدامات ویلسن برای صلح

ویلسن، در سال ۱۹۱۷ برای بار دوم به ریاست جمهوری امریکا انتخاب گردید و پیشنهاد صلح بین طرفین جنگ را اعلام کرد و برای صلح، مقرراتی قائل گردید، از جمله:

۱. آزادی دریاهای باید تضمین شود.
۲. وسایل جنگی ممالک باید کنترل و به حدّ اقل، تقلیل داده شود.
۳. هرگونه توافقی باید شامل پیش‌بینی‌هایی برای تشکیل جامعه صلح باشد، تشکیلاتی بین‌المللی با قدرتی کافی که بتواند صلح را در بین ملل تضمین کند.

ویلسن اظهار داشت که در گذشته، صلح بین ملت‌ها، بستگی به تعادل قدرت در بین آنها داشته است؛ اما در آینده، تضمین صلح باید تحت قدرت متشکل و دسته‌جمعی ملت‌ها باشد.

ویلسن در پایان سخنانش اظهار داشت که من نه تنها از طرف آزادی‌خواهان امریکا، بلکه از طرف تمام ملل آزادی‌خواه جهان، سخن می‌گویم. حتی معتقدم که من از زبان مللی سخن می‌گویم که هنوز به آنها موقعیت برای اظهار نظر داده نشده. این سخنان ویلسن مورد تحسین بسیاری از سناتورها و روزنامه‌های بزرگ امریکا قرار گرفت. اما تمام کوشش‌های ویلسن در تصمیم آلمان خشونت‌بار تأثیری نگذاشت و بالاخره سبب شد که ویلسن اعلام جنگ بدهد. ویلسن، اظهار داشت که باید دنیا را دنیایی بی‌خطر، امن و مطمئن برای زندگی عموم افراد بشر بسازیم. من از طرف ملت امریکا اعلام می‌کنم که ما به هیچ‌وجه به فکر به دست آوردن غنایم و مستعمره‌ای نیستیم. ما به هیچ‌وجه انتظار جبران ضرر مالی و جان‌هایی را که فدا می‌شوند، نداریم. ما فقط مایلیم و آرزو داریم که حقوق افراد بشر در سراسر کره زمین حفظ شود. بعد از این اظهارات ویلسن، کنگره با رأی اکثریت او را حمایت کرد.

در ژانویه ۱۹۱۸ ویلسن، مجدداً کنگره را مورد خطاب قرار داد و برنامه صلح جهانی‌اش را که در ۱۴ ماده خلاصه می‌شد، اعلام کرد؛ بدین ترتیب:

۱. احتراز از دیپلماسی سری و پنهانی
۲. آزادی دریاهای
۳. الغای موانع و محدودیت‌های گمرکی
۴. تقلیل تسلیحات دول دنیا

۵. توزیع عادلانه مستملکات اروپاییان

(مواد ۶ تا ۱۳ در باره توافق‌های عادلانه ارضی در اروپا و عثمانی است.)

۱۴. تشکیل جمعیت و یا مجمع اتفاق ملل که به واسطه آن، استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ممالک کوچک و بزرگ حفظ شود.

ویلسن اظهار داشت که در ماورای این مواد، یک اصل مهم دیگر نهفته است و آن عدالت برای تمام مردم و ملل دنیا و حفظ حقوق آنها برای زندگی مساوی با یکدیگر است. او تأکید کرد که بر مبنای هیچ اصل دیگر، صلح عمومی پایدار نخواهد بود و بر اساس هیچ اصل دیگر، مردم امریکا حاضر نخواهند بود عمل کنند و جان خود را فدا نمایند.

اگرچه این ۱۴ اصل ویلسن با استقبال شدید مردم امریکا روبرو شد؛ ولی در اروپا با شک و تردید دول روبرو گردید. نخست‌وزیر فرانسه، اظهار داشته بود که ده فرمان موسی توسط مردم شکسته شد. حال ویلسن مایل است ۱۴ فرمانش را به مردم بقبولاند و دولت آلمان اظهار داشته بود که فقط و فقط زور می‌تواند عدالت و صلح را در جهان برقرار کند.

در پایان سال ۱۹۱۷، ۱۷۵ هزار سرباز امریکایی به خاک فرانسه وارد شده بودند. در نیمه سال ۱۹۱۸، یک میلیون و بعد هر ماه، یک چهارم میلیون سربازان امریکایی وارد کشور فرانسه می‌شدند.

جنگ جهانی اول، ۴ سال طول کشید و تقریباً صدمه‌اش به تمام ساکنین جهان وارد آمد. ویلسن، با صلح ۱۴ ماده‌ای خود، جامعه ملل را بنا نهاد. این برنامه، ابتدا مورد موافقت دول انگلیس، فرانسه و آلمان نبود و یکی از مخالفان سرسختش در امریکا، تئودور روزولت بود. دلیل مخالفت او با برنامه صلح ویلسن این بود که او

فکر می‌کرد جامعه ملل فرمولی است که ملی‌گرایی را به جهان‌گرایی تبدیل می‌کند که مخالف وطن‌پرستی است.

در دسامبر ۱۹۱۸، ویلسن، امریکا را به قصد اروپا ترک گفت در حالی که تمام مردم امریکا از او حمایت می‌کردند. در اروپا هم هر کجا رفت، با استقبال بی‌نظیری از طرفدارانش روبرو گردید.

در پاریس، دو میلیون نفر از هواخواهانش در پیاده‌روها صف کشیده و به استقبالش آمده بودند و ردیف جلوی مستقبلین به قیمت هر نفر ۳۰۰ فرانک فروش رفته بود. در رم، خیابان‌ها را با شن طلایی پوشانیده بودند که معنی آن، خوش‌آمد به خدای صلح بود. روزنامه‌ها، ویلسن را به نام نجات‌دهنده بشریت نامیده بودند.

ویلسن، در سخنانش می‌گفت که من هر چه بیشتر با سربازان امریکایی صحبت می‌کنم، بیشتر متوجه می‌شوم که آنها جنگ را قبول کرده‌اند که نظم قدیم را در عالم به نظمی جدید تبدیل کنند. نظم قدیم، بر اساس زور و ترس بوده است، در حالی که نظم جدید باید بر اساس پیمانی بسیار قوی از جانب ملت‌ها باشد که در آن تعهد کنند که جنگ را برانداخته و آن را به صلحی پایدار تبدیل نمایند.

در ژانویه ۱۹۱۹، کنفرانس صلح آغاز گردید. آنچه را که ویلسن برای آن کوشش می‌کرد، تضمین امنیت دسته‌جمعی یا (Collective security) بود؛ به این معنی که اگر مملکتی بر علیه مملکت یکی از اعضای جامعه ملل بر خیزد، آن حمله بر علیه تمام اعضای جامعه ملل محسوب شود و تمام اعضای جامعه ملل با او مواجه شوند.

ویلسن دو ماه بعد از کنفرانس صلح، به امریکا بازگشت و قول داد که چون کار کنفرانس تمام نشده، مجدداً به اروپا مراجعت کند و این اولین باری بود که یک رئیس‌جمهور امریکا به چنین مسافرت طولانی به اروپا تن در داده بود.

در این دو ماه، مخالف سرسخت ویلسن، تئودور روزولت، دارفانی را وداع گفته بود، اما افراد دیگری از جمهوری خواهان مثل هنری کبت لاج (Henry Cabot Lodge) به طور سرسختانه با جامعهٔ ملل مخالفت می‌ورزید و آن‌هایی که حس ملی‌گرایی شدید برای امریکا داشتند، سرسختانه به حس جهان‌گرایی ویلسن نفرت می‌ورزیدند و مخالفت می‌کردند.

پیمان صلح ورسای

ویلسن، مجدداً به پاریس برگشت و در روز ۲۸ جون ۱۹۱۹، قرارداد نهایی جامعهٔ ملل در قصر ورسای امضا شد. اما هنوز این قرارداد باید در سنای امریکا به تصویب می‌رسید. ویلسن، قبل از خروج از فرانسه به گورستان سربازان امریکایی رفت و در آن‌جا در برابر قبور سربازان ایستاد و اظهار داشت:

«هیچ فردی که در سینه‌اش قلبی وجود داشته باشد، هیچ امریکایی، هیچ عاشق بشریت نخواهد توانست در مقابل این قبور بایستد و احساس عمیق‌اش را در مورد سربازان جان‌باخته اظهار نکند، زیرا هیچ‌گاه در گذشته، سابقه نداشته است که انسان‌هایی از اقیانوس عبور کرده و به مملکت اجنبی برای امری که به هیچ‌وجه با آنها رابطه‌ای نداشته، به جنگ رفته باشند، مگر این‌که هدف آنها خدمت به بشریت و جامعهٔ انسانی بوده باشد.

ویلسن اظهار داشت که ما به شما سربازان عزیز افتخار نمی‌کنیم که اقیانوسی را پیمودید تا آلمان را شکست دهید، بلکه افتخار ما براینست که آمدید تا مطمئن شوید که دیگر جنگی اتفاق نخواهد افتاد.»

ویلسن بعد از مراجعت به امریکا، قرارداد جامعه ملل را در سنا معرفی کرد. ویلسن اظهار داشت که امریکا باید همیشه قهرمان راستی و درستی بماند. سؤال این جاست که آیا این پیشوایی معنوی را که جامعه بشر به ما سپرده، حفظ خواهیم کرد؟ آیا اطمینانی را که بشریت به ما محول کرده، از دست خواهیم داد؟

با تمام این سخنان زیبا، اغلب سیاستمداران امریکا، ویلسن را حمایت نکردند، بنابراین، ویلسن تصمیم گرفت که به میان مردم امریکا برود و از آنها حمایت بگیرد. ویلسن، سفری را با ترن به غرب امریکا شروع کرد که خیلی شبیه به سفر حضرت عبدالبهاء بود. او در همه جا با استقبال شایان مردم امریکا روبرو گردید.

ویلسن، در تمام خطابه‌هایش اظهار داشت که مردم امریکا همیشه دست خود را به سوی حقیقت، عدالت و آزادی دراز کرده‌اند. ما، همه، راه راست و درست را قبول کرده‌ایم و به سوی آن خواهیم رفت و آن طریق، قرار است چراغ راهنمای ما باشد و ما را به صلحی پایدار هدایت کند، صلحی که دنیا، خواب آن را ندیده است.

در مراجعت، ویلسن با ترن به طرف (ویجیتای کنزاس) می‌رفت، اما قبل از رسیدن به ویجیتا، سکتۀ مغزی بزرگی او را از پای درآورد و او را بستری کرد. ویلسن، خیلی مایل بود که برای مردم ویجیتا صحبت کند، وقتی به محل رسید، جمعیت کثیری به استقبال او آمده بودند. پرزیدنت ویلسن، از پنجرۀ ترن به بیرون نظر افکند و تعداد جمعیت را که به انتظارش ایستاده بودند، مشاهده کرد. بغض گلویش را گرفت.

اشکش سرازیر شد. صورتش را از جمعیت برگردانید. همراهان پرده‌ها را کشیدند و تصمیم گرفتند سفر را ختم، و هر چه زودتر او را به واشنگتن برگردانند.

درگذشت ویلسن

ویلسن، به مدت ۵ سال بستری بود، اما هیچ‌گاه فکر جامعهٔ اتفاق ملل او را رها نکرد و دائم در بارهٔ آن می‌اندیشید.

روز سوم فوریهٔ ۱۹۲۴، جمعیت کثیری در خیابان، جلوی منزل ویلسن در واشنگتن، روی زمین به زانو در آمده و برای او دعا می‌کردند. همان روز، ویلسن با آرزوی تشکیل جامعهٔ ملل و برقراری صلح دائمی، چشم از جهان بر بست. امریکا، هیچ‌وقت پیمان ورسای را امضا نکرد و هیچ‌گاه به جامعهٔ اتفاق ملل نپیوست. سیاستمداران ملی‌گرا، جامعهٔ ملل را (جامعهٔ صلح ویلسن) نامیدند.

در آرشیو خانوادگی ویلسن، به دو نامهٔ جالب برخوردیم، یکی مربوط به (ادیت)، خانم ویلسن است.

خانم ویلسن می‌نویسد که پرزیدنت ویلسن در اواخر عمرش به من و بسیاری افراد دیگر اظهار می‌داشت که شاید این بهتر بود که مردم امریکا از من پشتیبانی نکردند و به جامعهٔ ملل نپیوستند؛ اما در آتیه، شدیداً متأسف خواهند شد و بالاجبار به سازمان دیگری شبیه جامعهٔ ملل خواهند پیوست. دلیل تأسفشان از دست دادن مصیبت‌بار تعداد بی‌شماری از جوانانی خواهد بود که برای جنگ دیگری که به مراتب وحشتناک‌تر و هولناک‌تر از جنگ گذشته است، خواهند جنگید. این پیش‌گویی ویلسن با جنگ جهانی دوم واضح گردید.

نامهٔ دیگر از (النور)، دختر کوچک ویلسن است. چند روز قبل از مرگش، ویلسن به علت اختلال جهاز هاضمه بی‌هوش گردید. النور می‌نویسد که، روز قبل از مرگش، پدرم در حضور من و مارگارت، با چشمان بسته، آهسته گفت: این بهتر بود که امریکا با من برای پیوستن به جامعهٔ ملل همراهی نکرد. بعد از لحظه‌ای چشمانش را گشود و با حالت تبسم گفت: فکر می‌کنید یاوه می‌گویم؟ خیر، این‌طور نیست. در این مورد، مدت‌ها اندیشیده‌ام، سپس اظهار داشت که اگر ما به جامعهٔ ملل می‌پیوستیم، شاید برای من ظفر بزرگی بود، اما به جایی نمی‌رسید، زیرا مردم امریکا از اعماق قلبشان آن را باور نداشتند. بعد اظهار داشت: زمانی خواهد رسید که امریکا به جامعهٔ ملل بپیوندد، زیرا امریکا در خواهد یافت که چاره‌ای جز پیوستن ندارد و آن وقت است که جامعهٔ ملل موفق خواهد گردید.

بعد از مرگ ویلسن، بسیاری از سیاستمداران ملی‌گرا، افکار او را خواب و خیال پنداشتند، اما دیری نپایید که جنگ‌های بعدی، شروع شد و کم‌کم مردم پی بردند که افکار ویلسن خواب و خیال نبوده، بلکه واقعیت بوده است و آن‌گاه او را قهرمان صلح نامیدند. بر اساس نظریهٔ عمومی از لحاظ محبوبیت، پرزیدنت ویلسون در ردیف چهارم بعد از پرزیدنت فرانکلین روزولت قرار گرفته است؛ بدین ترتیب:

۱. ابراهام لینکلن ۲. جورج واشنگتن ۳. فرانکلین روزولت ۴. ودر ویلسن ۵. توماس جفرسن.^(۲)

صدور لوح لاهه

و اما، داستان صدور لوح لاهه از این قرار است که، در سال دوم جنگ جهانی اول، یعنی ۱۹۱۵، سازمانی به نام (جمعیت صلح عمومی پایدار) در لاهه به وجود آمد و

مرام‌نامه خود را به زبان‌های مختلف در عالم منتشر کرد. از جمله فارسی آن، در یکی از روزنامه‌های ایران به چاپ رسید و از نظر جناب احمد یزدانی هم گذشت. جناب یزدانی، مقاله مفصلی خطاب به آن جمعیت مزبور در معرّفی امر مبارک نگاشت که به زبان فرانسه هم ترجمه و به جمعیت صلح پایدار ارسال گردید.

در آن نامه، جناب یزدانی یادآور می‌شوند که برای تحقیق بیشتر در مورد صلح، باید با حضرت عبدالبهاء مکاتبه نمایند. بنابراین، جمعیت صلح، نامه‌ای به محضر مبارک می‌نویسد، اما به علت جنگ و مسدود بودن راه فلسطین، عریضه به دست مبارک نمی‌رسد، بنابراین آن را به طهران به آدرس جناب یزدانی ارسال می‌دارند.

این عریضه تا سال ۱۹۱۸ که شعله جنگ فرو نشست، نزد جناب یزدانی می‌ماند و بالاخره نامه را به نظر مبارک می‌رسانند. حضرت عبدالبهاء جنابان یزدانی و ابن اصدق را به حیفا احضار می‌نمایند و ترجمه انگلیسی لوح خطاب به لاهه را توسط جنابان یزدانی و ابن اصدق به هلند می‌فرستند.

بعد از چند روز، در تاریخ جون ۱۹۲۰، جناب یزدانی جوابی دریافت می‌دارد که آن را به حضور مبارک تقدیم می‌کند و حضرت عبدالبهاء در جواب، لوح دیگری صادر می‌فرمایند و برای جناب یزدانی می‌فرستند که به جمعیت صلح تسلیم گردد. در این لوح دوم است که حضرت عبدالبهاء، جنگ جهانی دیگری را پیش‌بینی می‌فرمایند (عین بیان مبارک چنین است): «زیرا در مستقبل، حربی شدیدتر، یقیناً واقع گردد و قطعاً در این شبهه‌ای نیست.» در این جا به بعضی از مطالب لوح لاهه اشاره می‌شود:

۹ - تعلیم از تعالیم مبارک

- این تعالیم باید منظم به صلح عمومی گردند.

- با وحدت عالم انسانی، صلح عمومی برپا گردد.
- صلح عمومی امریست اعتقادی و دینی.
- باید محکمۀ کبری تشکیل شود.
- محکمۀ کبری و نحوه انتخاب آن.
- قوۀ تنفیذیۀ روح القدس است.

ملی‌گرایی و جهان‌گرایی

در این جا، مایلم چند کلمه در مورد ملی‌گرایی و جهان‌گرایی برای خوانندگان عزیز بنگارم. به طور کلی و خیلی ساده، معنی ملی‌گرایی اینست که افراد، همه چیز را برای کشور خود و مردم آن بخواهند ولو این که منجر به فقر و تنگدستی کشورهای دیگر گردد. هرگاه نظرگاهمان چنین باشد، آن‌گاه می‌بینیم که جهان امروز، دست‌خوش چه بی‌عدالتی‌ها و چه ظلم‌های بی‌سابقه‌ای است که از ملی‌گرایی سرچشمه گرفته است.

اروپا و امریکای شمالی که کمتر از یک سوّم جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهند، با بهره‌گیری از قدرت و نفوذ خود، به علت ملی‌گرایی، اختیار مطلق خانواده بشری را در دست گرفته‌اند. این کشورها برای همیشه، صاحب قدرت و دانشی شده‌اند که توانسته‌اند منابع خام و طبیعی جهان را یک‌جا در اختیار خود در آورند. بقیۀ دنیا یعنی آفریقا و امریکای جنوبی و قسمتی از آسیا، در فقر نسبی و احیاناً گرسنگی به سر می‌برند؛ اما منابع طبیعی و غذایی و نیروی کار خود را در اختیار کشورهای غنی گذارده‌اند و این وضعیّت با هیچ نوع منطقی قابل توجیه نیست.

آیین بهائی بر روی این‌گونه وطن‌پرستی و ملی‌گرایی که بر مبنای بی‌عدالتی و ظلم به سایر انسان‌هاست، صحه نمی‌گذارد؛ زیرا جهانی می‌اندیشد. تمام تعلیمات و اصول بهائی، بر اساس جهان‌گرایی بنا شده است. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید؛ به این‌که وطن خود را دوست داشته باشید؛ فخر نکنید؛ اگر فخری هست؛ باید در آن باشد که همه دنیا را دوست داشته باشید یعنی فکر کنید که همه مردم دنیا هم وطن شما هستند؛ با همان روح محبت و یگانگی به آنها بنگرید و برای آنها همان را بخواهید که برای هم‌وطنان خود می‌خواهید.

در منطق بهائی، جهانی‌اندیشیدن و میهن خود را دوست داشتن، کاملاً عملی است و بشردوستی با وطن‌دوستی در ستیز نیست. دیانت بهائی، عشق به میهن و وطن‌پرستی را جزئی جدا ناشدنی از این جهان‌گرایی می‌داند.

از ۱۶۰ سال پیش که تازه در بعضی ممالک غربی، انقلاب صنعتی پیدا شده بود و چرخ صنایع به کندی به حرکت افتاده بود و کشتی بخار فواصل عالم را تا حدی به هم نزدیک ساخته بود، حضرت بهاء‌الله از ایران که در آن زمان هنوز بسیار عقب‌مانده و روابطش با دنیای خارج به حد اقل بود، اعلام فرمودند که در این عصر جدید، هدف آیین بهائی، وحدت عالم انسانی است. این هدف در چنان زمانی عملاً غیرممکن و باورناکردنی بود و عباراتی چون جهان‌گرایی مفهومی نداشت. این بود که شکاکان، طعنه می‌زدند که بهاء‌الله، سخنانی می‌گوید که همه خواب و خیال است و لایق اعتنا نیست.

حتی زمانی که حضرت عبدالبهاء هم به اروپا و امریکا تشریف بردند، هنوز سریع‌ترین وسیله حمل و نقل، همان کشتی بخار بود و وسیله ارتباط، تلگراف بود که به زحمت می‌شد با ممالک دور رابطه برقرار کرد. بنابراین، جهان‌گرایی معنی

نداشت و اعلان وحدت عالم انسانی که حضرت عبدالبهاء در مجامع مختلف بیان می‌فرمودند را بیاناتی کلی از زبان شخصی نیک‌اندیش و خیرخواه تصوّر می‌کردند؛ آن را نوعی بلندپروازی و غیر واقعی می‌انگاشتند. اما، در دیانت بهائی، برای وصول به هدف وحدت عالم انسانی، تعالیم مفصل آمده بود که موانعی را که بر سر راه بود، از میان برمی‌داشت؛ و هم‌چنین یک دسته تعالیم دیگر که ما را به سوی آن هدف رهبری می‌کرد.

تأثیر بیانات حضرت عبدالبهاء در جهان‌گرایی ویلسن

بنا بر این توضیح مختصر، در آن زمان، حتی در اروپا و امریکا هم، افراد جهان‌گرا بسیار کم بودند. دنیا مثل امروز به صورت دهکده جهانی در نیامده بود و دلیلی نداشت که در افراد، حس جهان‌گرایی پیدا شده باشد.

در سفر امریکای حضرت عبدالبهاء، ویلسن فرماندار نیوجرسی، مشغول فعالیت برای رئیس‌جمهور شدن بود و گرچه ویلسن برای قبول سمت فرمانداریش نطق بسیار جالبی کرده بود که بوی جهان‌گرایی از آن به مشام می‌رسید، اما تا آن زمان، حتی یک سفر هم به خارج از امریکا نکرده بود و خون‌هایی که در امریکا ریخته شده بود و او آن را در روی پرچم امریکا می‌دید، فقط برای ایالات متّحده امریکا (United States of America) ریخته شده بود و نه برای ممالک متّحد جهان (United Nations of the World).

حقیقت این بود که در زمان انتخابات ۱۹۱۲ به طوری که مورّخین نگاشته‌اند، مطالب بین‌المللی جایی در افکار ویلسن نداشت و ویلسن کمترین علاقه‌ای به ممالک خارج از امریکا و مردم آنها نشان نمی‌داد. در آن زمان، کمتر سیاستمداری

در امریکا حسّ جهان‌گرایی داشت. می‌دانیم رقیب ویلسن، تئودور روزولت بود که به حضور حضرت عبدالبهاء هم مشرف شده بود. وی فردی ملی‌گرا بود و سرسختانه با ویلسن مبارزه می‌کرد و افکار ویلسن را مخالف وطن‌پرستی می‌دانست.

بنابراین، چطور شد که کم‌کم ویلسن به خصوص در دورهٔ دوّم ریاست جمهوری تغییر کلام داد و به تدریج از جهان‌گرایی صحبت کرد؟ بدون تردید، این سؤال، جای بحث و گفتگو دارد. با در نظر گرفتن مطالبی که ذکر شد، از دو حال خارج نیست، یا پرزیدنت وودرو ویلسن (Woodrow Wilson) ملهم بوده است و یا تحت تأثیر بیانات حضرت عبدالبهاء قرار گرفته است. البته شکی نیست که شقّ دوّم به منطقی نزدیک‌تر است. مثلاً از جمله تکیهٔ کلام ویلسن این بود که: «جنگ، مرگ است و صلح، حیات».

ویلسن، در سال ۱۹۱۷ پیشنهاد صلح برای طرفین جنگ داد و برای صلح مقرراتی قائل گردید، از جمله آزادی دریاها. از جمله این که باید وسایل جنگی ممالک کنترل و محدود گردند. از جمله این که، هر گونه توافقی برای صلح باید شامل پیش‌بینی‌هایی برای تشکیل جامعهٔ صلح باشد. تشکیلاتی بین‌المللی با قدرتی کافی که بتواند صلح در بین ملل را تضمین کند.

در ژانویهٔ سال بعد یعنی ۱۹۱۸، ویلسن، برنامهٔ صلح جهانی‌اش را در ۱۴ اصل خلاصه کرد که از جمله، تقلیل تسلیحات دول دنیا و تشکیل مجمع اتّفاق ملل بود که بایستی در آن، استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ممالک کوچک و بزرگ دنیا حفظ می‌شد و این برنامه در زمانی عرضه می‌شد که متجاوز از یک میلیون سرباز امریکایی در خاک فرانسه آمادهٔ جنگ بودند.

در سال ۱۹۱۹، یک سال بعد از اختتام جنگ، در کنفرانس صلح، ویلسن از امنیت دسته‌جمعی و یا (Collective Security) صحبت می‌کرد؛ یعنی اگر مملکتی بر علیه مملکت یکی دیگر از اعضای جامعه ملل برخیزد، آن حمله بر علیه ممالک تمام اعضای جامعه ملل محسوب خواهد شد.

جالب است ببینیم که این افکار، یک دفعه از کجا به مغز پرزیدنت ویلسن راه یافته است؟

۱. جنگ، مرگ است و صلح، حیات.

۲. تشکیل جامعه ملل.

۳. وسایل جنگی ممالک باید محدود شوند.

۴. امنیت دسته‌جمعی (Collective Security) و طرز اجرای آن.

۵. تبدیل نظم قدیم به نظم جدید.

آیا این‌ها مسائلی نبودند که حضرت عبدالبهاء به کزات، در خطابه‌هایشان بیان می‌فرمودند؟ بنابراین، از کجا بدانیم که چطور این مطالب بر افکار ویلسن اثر گذارده‌اند؟ از طرفی دیگر، چطور شد که این حس جهان‌گرایی فقط در ویلسن به وجود آمد، در حالی که بقیه سیاستمداران امریکا، مثل تئودور روزولت و سناتور کابت لاج (Cabot Lodge) با جهان‌گرایی او به شدت مخالفت می‌ورزیدند و آن را مخالف ملی‌گرایی و وطن‌دوستی قلمداد می‌کردند؟

آن‌چه مسلم است، اینست که تمام مطالبی را که حضرت عبدالبهاء در مجامع مختلف امریکا بیان می‌فرمودند، در بسیاری از جراید منعکس می‌گردید و به همان طریقی که به گوش فرماندار نیویورک، ویلیام سولزر (William Sulzer) سیاستمدار معروف می‌رسید و همان‌طور که قبلاً ذکر شد، مطلب زیبایی هم در باره دیانت

بهائی در مجلهٔ رویکرافت (Roy croft) نوشت، باید به گوش ویلسن هم که آن زمان، فرماندار نیوجرسی بود، رسیده باشد.

از سوی دیگر، ذکر گردید که در همان زمان و دو سه هفته قبل از انتخابات، یکی از سیاستمداران برجستهٔ امریکا که برای انتخاب شدن ویلسن مشغول فعالیت بود، ویلیام برایان (William Bryan) بود. داستان سفر او به حیفا و تمایل او به ملاقات با حضرت عبدالبهاء قبلاً شرح داده شد که چطور شد این سیاستمدار، علاقه به ملاقات با حضرت عبدالبهاء پیدا کرد. این فرد، بعد از انتخاب ویلسن به مدت سه سال در کابینهٔ او سمت وزیر امور خارجه را داشت. آیا ممکن است او با ویلسن در مورد حضرت عبدالبهاء صحبت نکرده باشد؟ از طرفی دیگر، یکی از نزدیکان ویلسن، علی‌قلی خان نبیل‌الدوله، پدر مرضیه گیل بود. ایشان در زمان تشریف‌فرمایی حضرت عبدالبهاء در امریکا، به عنوان کاردار سفارت ایران در واشنگتن مشغول بود که منصبی بسیار بالا بود و به همین دلیل، پرزیدنت ویلسن، رابطهٔ نزدیک با او برقرار کرده بود. در آرشیو علی‌قلی خان، عکسی از پرزیدنت ویلسن دیده می‌شود که آن را به علی‌قلی خان هدیه کرده است. علی‌قلی خان، حتی در سفر اروپای ویلسن هم حضور داشته است و در بسیاری از موارد، شواهدی هست که حکایت از رابطهٔ نزدیک او با پرزیدنت ویلسن می‌کند.

حضرت عبدالبهاء برای علی‌قلی خان، احترام بسیار قائل بودند و در نامه‌هایشان، ایشان را (His Excellency) یا عالی‌جناب خطاب می‌فرمودند. به مضمون این لوحی که به افتخار علی‌قلی خان صادر شده، توجه فرمایید:

«جناب خان که نمایندهٔ عالی‌مقام ایران است و از امتیاز و افتخار آشنایی نزدیک با حضرت رئیس‌جمهور امریکا برخوردار است و با وزیر خارجهٔ دولت امریکا (برایان) نیز در تماس است؛ از تمام جهات مشمول تأییدات

الهیّه هستی، لذا سپاس‌گزار باش و بدان که این تأییدات در اثر قوای نافذۀ
کلمة الله است. ۹ نیشان ۱۹۱۵ (امضا عبدالبهاء عباس)»^(۳)

آیا ممکن است علی‌قلی خانی که آن همه مورد عنایات و الطاف حضرت
عبدالبهاء بوده است و با رابطه‌ی نزدیکی که با پرزیدنت ویلسن داشته است، در باره
امر بهائی و آرمان‌های آن، صحبت نکرده باشد؟ از سوی دیگر، شواهدی در دست
است که همسر امریکایی علی‌قلی خان، فلورانس (Florence) که حضرت
عبدالبهاء به او لقب ستاره خانم اعطا فرموده بودند، با مارگارت، دختر بزرگ
ویلسن، در سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ دوست صمیمی بوده است. مارگارت، پس از
فوت مادرش در سال ۱۹۱۴ همدم پدر و با او بسیار نزدیک بود. آیا ممکن است
ستاره خانم با مارگارت در مورد امر بهائی سخنی نگفته باشد؛ در حالی که شواهدی
در دست است که نشان می‌دهد که مارگارت، آثار بهائی را برای خواندن پدرش در
دسترس او قرار می‌داده است!؟

و بالاخره، یکی از محققین امر به نام پل پیرسیل (Paul Pearsale) گزارش می‌دهد
که سه کتاب در باره‌ی دیانت بهائی در کتاب‌خانه‌ی خصوصی ویلسن در کاخ سفید
وجود داشته است. به اضافه، کتاب کلمات مکنونه در سال ۱۹۲۱ در کتاب‌خانه‌ی
خصوصی ویلسن دیده شده است. کتاب دیگر تحت عنوان منتخباتی از آثار
مبارکه در باره‌ی صلح (Compilation on peace) که یکی از نمایندگان بهائی به
ویلسن داده بود، بعداً از کاخ سفید به کتاب‌خانه‌ی کنگره منتقل شده است و
بالاخره کتاب دیگری که مورد علاقه‌ی ویلسن بود، کتاب (حکمت الهی - منتخباتی
از آثار حضرت عبدالبهاء (Abdul-Baha on Divine Philosophy))، چاپ بستن، در
سال ۱۹۱۸ بوده است و ویلسن آن را همیشه همراه داشته و در مواقع مناسب از آن
استفاده می‌کرده است که گویا، تأثیر بسیار در افکار ویلسن داشته است.

نگارنده، (بنده) سعی کرد مجلهٔ تایم را که در بارهٔ بهائی بودن مارگارت نوشته بود، مرور کنم، ببینم به قلم کدام نویسنده است، ولی متأسفانه اثری از نویسنده نیافتم. آن چه مسلم است، مارگارت ویلسن با آیین بهائی آشنایی داشته و بر روی افکار پدر، تأثیر گذارده است.

حضرت عبدالبهاء در چند لوح، از ویلسن یاد و او را ستایش می‌فرمایند؛ از جمله در این لوحی که به دوران بعد از جنگ جهانی مربوط می‌شود؛ می‌فرمایند:

«حضرت مستر ویلسن رئیس، چهارده مبادی انتشار دادند که اکثر آن در تعالیم بهاء‌الله موجود، لهذا امیدوارم که موفق و مؤید گردد. حال، بدایت طلوع صبح صلح عمومی است؛ امیدوارم که آفتابش بتمامه بتابد و ظلمات حرب و جدال را از بین بشر به نور الفت و وداد و اتحاد مبدل نماید.»

حضرت ولی عزیز امرالله در توقیعی که به انگلیسی صادر شده، بیانی به این مضمون می‌فرمایند:

«وودرو ویلسن، رئیس‌جمهور جاویدان این ملت، این افتخاری نظیرا احراز کرد که در میان زمامداران ممالک شرق و غرب، یگانه شخصیتی بود که نوایای خیریهٔ خود را که نزدیک به مبادی امر حضرت بهاء‌الله بود، اعلان فرمود و پیش از هر پیشوای دیگر، سهمی در ایجاد جامعهٔ ملل ایفا. موفقیتی که به شهادت قلم مرکز میثاق، نشانهٔ طلوع فجر صلح اعظم بود.» (کتاب حصن حصین شریعت‌الله)

و در جایی دیگر او را شهید خطاب می‌فرمایند. بنابراین، همان‌طوری که ملاحظه می‌کنید، شواهدی بسیار در دست است که نشان می‌دهد که پرزیدنت ویلسن

تحت تأثیر بیانات حضرت عبدالبهاء واقع شده و اصرار او برای تشکیل سازمانی که صلح جهانی را تضمین کند، متأثر از آثار بهائی بوده است. اما سبب آن که زحمات ویلسن که بالاخره به قیمت جان او تمام شد، به جایی نرسید، این بود که همان طوری که شاید خود پرزیدنت ویلسن هم در اواخر حیاتش درک کرده بود، اشکال بزرگ، آماده نبودن مردم امریکا و سیاستمداران آن برای ایجاد سازمانی جهانی بود که صلح عمومی و پایدار را تضمین کند؛ و همان طوری که ذکر شد، به علت نبودن وسایل ارتباطی و وسایل حمل و نقل سریع، هنوز ممالک دنیا آن قدر به هم نزدیک نشده بودند که مردم امریکا لزوم چنین سازمانی را درک کنند و این‌ها همه سبب عدم موفقیت پیمان جامعه ملل گردید.

فرانکلین و النور روزولت

و اما در ایامی که حضرت عبدالبهاء در امریکا تشریف داشتند، زن و شوهر جوانی هم در نیویورک زندگی می‌کردند. شوهر، فرانکلین روزولت ۳۰ ساله از پنجمین نوادگان خانواده روزولت و همسر او (النور) روزولت ۲۸ ساله، دختر برادر تئودور روزولت، پرزیدنت اسبق امریکا (۱۹۰۶) بود؛ که همان طوری که قبلاً ذکر گردید، تئودور روزولت در یکی از جلسات سخنرانی حضرت عبدالبهاء هم شرکت کرده بود.

این زن و شوهر، برخلاف خانواده خود که همه عضو حزب جمهوری خواه و ملی‌گرا بودند، آنها جهان‌گرا و عضو حزب دموکرات بودند و دل‌بستگی فراوانی به برنامه‌های جهان‌گرایانه پرزیدنت ویلسون پیدا کرده بودند و پرزیدنت ویلسون هم در مارچ ۱۹۱۳ فرانکلین روزولت را به عنوان معاون وزیر در یاداری امریکا منصوب کرده بود.

فرانکلین ۳۰ ساله، از همان ایام جوانی، آرزوی ریاست جمهوری امریکا را در سر می‌پروراند و پایه‌های ریاست جمهوری را می‌ریخت و خود را برای ریاست جمهوری آتی امریکا آماده می‌کرد. متأسفانه، در سال ۱۹۲۱، زمانی که این زن و شوهر در مرخصی به سر می‌بردند، فرانکلین به بیماری فلج اطفال مبتلا گشت و با وجود تمام کوشش‌ها و اقدامات پزشکی که به عمل آمد، بالاخره مجبور به استفاده از بریس و عصا گردید که تا پایان عمرش هم ادامه یافت.

بنابراین، شخصی که دائم آرزوی ریاست جمهوری امریکا را در سر می‌پروراند و این هدف مستلزم زحمات بسیار و شرکت مرتب او در اجتماعات سیاسی و مبارزات انتخاباتی بود، حال حرکاتش محدود به استفاده از بریس شده بود؛ اما خوشبختانه او همسری داشت بسیار زیرک، زرنگ، کاردان و با لیاقت، از جمله همسرانی که پشت سر هر شوهر موفقی هستند. همسر روزولت به امور سیاسی مملکت وارد و با تمام سیاستمداران امریکا آشنا بود.

بنابراین، النور به جای فرانکلین، همواره در اجتماعات و فعالیت‌های سیاسی شرکت و شوهرش را از امور سیاسی با خبر می‌کرد. در نتیجه، فرانکلین، در سال ۱۹۲۸ با وجود فلج هر دو پا، به عنوان فرماندار ایالت نیویورک انتخاب شد و فعالیت‌های بی‌نظیر او برای تخفیف دادن به رکود اقتصادی امریکا که در سال ۱۹۲۹ شروع و تا سال‌ها بعد ادامه داشت، سبب شد که او برای بار دوم هم به عنوان فرماندار ایالت نیویورک انتخاب شود.

فرانکلین، در ایام بسیار سخت رکود اقتصادی امریکا، ابتکارات بسیار جالبی را به کار برد. این در زمانی بود که ۲۵ درصد مردم امریکا، بی‌کار بودند. تمام بانک‌های امریکا بسته شده بودند. دهقانان و کشاورزان از آب و نان افتاده، کارخانه‌های

صنعتی ورشکسته و آشفتگی و آشوب‌های اجتماعی فراوان سراسر امریکا را فرا گرفته بود و بیم آن می‌رفت که تمام آرمان‌هایی که امریکا بر اساس آن شکل گرفته بود، از قبیل آزادی، دموکراسی و غیره به خطر افتد و امریکا نیز بر اثر فشارهای اقتصادی به روز کشورهای اروپایی نظیر آلمان و ایتالیا بیفتد.

همان‌طوری که می‌دانید، این کشورها بر اثر فشارهای اقتصادی ناشی از جنگ جهانی اول، تبدیل به دیکتاتوری فاشیستی شده بودند و روسیه هم تبدیل به استبداد کمونیستی گردیده بود. برای علاج این وضع نابسامان، فرانکلین روزولت تدابیر بسیار جالب به کار برد؛ از جمله قرار گذاردن به دهقانان و کشاورزان وام‌های کافی بدهند تا آنها از دام فقر و فاقه نجات یابند، اما به یک شرط و آن این که آنها قسمتی از این وام را صرف خرید لاقل یک تراکتور کنند و الا به آنها وام تعلق نخواهد گرفت. زارعین هم ناچار وام گرفتند و قسمتی از آن را صرف خرید تراکتور کردند. نتیجه آن شد که چرخ کارخانه‌های تراکتورسازی به حرکت افتاد و چون آنها شروع به ساختن تراکتور کردند، کارخانه‌های دیگر هم از قبیل فولادسازی، تولیدشان بیشتر شد و تمام مراکز صنعتی که به نحوی با ساختن تراکتور ارتباطی داشتند، به کار افتادند و از این راه، تعداد بیشتری از کارگران به استخدام درآمدند و چون درآمد مردم بیشتر شد، خرید مصرف‌کنندگان هم در همه جهات فزونی یافت و به این ترتیب، خطراتی که از رکود اقتصادی متوجه تمام صنایع و تمام مردم امریکا شده بود، مرتفع گردید.

در نتیجه این ابتکارات، فرانکلین روزولت نه در دو دوره، نه در سه دوره، بلکه در چهار دوره پی در پی به عنوان رئیس‌جمهور امریکا انتخاب شد که در تاریخ سیاسی امریکا بی‌سابقه بوده است؛ اما متأسفانه در دور چهارم، در آپریل ۱۹۴۵،

فرانکلین روزولت در اثر خون‌ریزی مغزی بسیار شدید درگذشت و هری ترومن که معاون او بود، به عنوان رئیس‌جمهور امریکا شروع به کار کرد.

فرانکلین روزولت که خود مردی جهان‌گرا بود و شواهدی در دست است که بایستی تحت تأثیر بیانات جهان‌شمول حضرت عبدالبهاء قرار گرفته باشد، دائم در جستجوی موقعیتی بود که آرزوی پرزیدنت ویلسون، یعنی تشکیل سازمانی جهانی برای تأسیس صلح در جهان و تأسیس امنیت اجتماعی جهانی را برقرار کند و مدارکی در دست است که این آرزوی او را نشان می‌دهد.

مایلم ابتدا به نامه‌ای اشاره کنم که فرانکلین روزولت در ۲۳ دسامبر ۱۹۳۹ در حدود شروع جنگ جهانی دوم خطاب به پاپ پی (Pius) دوازدهم نوشته است، تا ببینیم که منویات قلبی او ممکن است از کجا منشأ گرفته باشد.

«مردمان بی‌شماری در هر کشور مشتاق یافتن نور هدایت‌بخشی هستند، همانند ستارهٔ بشارت‌دهندهٔ تولد حضرت مسیح (Christmas Star) که بسیار پیش از آن که رهبران جامعه پی برند که آن نور اعظم (Great Light) به جهان ما وارد شده است، ابتدا توسط شبانان دیده شد.

من بر این باورم، هنگامی که سیاستمداران در صدد تعبیهٔ نظم نوینی در جهان هستند، نظم نوین جهانی به نحوی کامل به بشر ارائه شده است. من معتقدم که حتی هم اکنون آن نظم، بدون سر و صدا اما با قاطعیت در قلوب گروهی از مردم که صدایشان شنیده نمی‌شود، اما ایمان و اعتقاد مشترکشان فصل پایانی تاریخ زمان معاصر را خواهد نوشت، در حال تأسیس شدن است. این مردمان می‌دانند که بدون اعتقاد به اصولی راهنمایی‌کننده و یقین و اعتماد به نقشه‌ای الهی، ملل جهان از آن نور محروم می‌مانند و مردم جهان پریشان می‌گردند. در حالت تأسف و وحشتی

که اکنون احساس می‌شود، اگر بتوانیم ندای بی‌سر و صدای آن گروه را بشنویم، خواهیم شنید که به ما می‌گویند در حال ساختن دنیای جدیدی هستند. (نامهٔ پرزیدنت فرانکلین روزولت به پاپ پی دوازدهم، مورخ ۲۳ دسامبر ۱۹۳۹)^(۴)

حالا بعد از مطالعهٔ این نامهٔ فرانکلین روزولت، به این نتیجه می‌رسیم که از دو حال خارج نیست:

۱. یا فرانکلین روزولت، با در نظر گرفتن مطالبی که ۲۷ سال قبل در بارهٔ سخنرانی‌های حضرت عبدالبهاء شنیده بود و با در نظر گرفتن آرزوهای به ثمر نرسیدهٔ پرزیدنت ویلسن به این نتیجه رسیده است و یا:

۲. فرانکلین روزولت ملهم بوده است. آنچه بیشتر به نظر قابل قبول می‌رسد، حالت اول است.

یک هفته بعد از نگارش این نامه به پاپ، آقای فرانکلین روزولت اعلانی در یکی از روزنامه‌های امریکا می‌گذارد و در طی آن از تمام رهبران مذاهب برای مذاکره در بارهٔ صلح جهانی دعوت می‌کند که به کاخ سفید بیایند و ذکر می‌کند که او مایل نیست هیچ فرقهٔ مذهبی مخصوصی را از این ملاقات محروم کند و مخصوصاً اظهار امیدواری می‌کند که رهبران مذهبی که با کلیساهای مسیحی و یهودی رابطه ندارند هم با او تماس حاصل کنند و هرگونه نظری که در مورد صلح جهانی دارند را با او در میان بگذارند.

همان طوری که ملاحظه می‌کنید، فقط از دو مذهب معروفی که در امریکا پیروان بیشتری داشته‌اند، نام می‌برد و از سایر مذاهب که شامل دیانت بهائی هم باشد، ذکری به عمل نمی‌آورد. در حالی که مدارکی وجود دارد که نشان می‌دهد که در

حدود شش ماه قبل از این اعلان، یعنی ۱۰ ژوئن ۱۹۳۹، محفل ملی امریکا با خانم روزولت در تماس بوده است و در ضمن نامه‌ای، خلاصه‌ی خطابه‌ی حضرت عبدالبهاء راجع به وحدت نژادها را برای او فرستاده‌اند و ضمن این‌که مایل بوده‌اند خانم پرزیدنت را از فعالیت‌های بهائیان برای وحدت عالم بشر با خبر کنند، از خدمات بشر دوستانه‌ی النور روزولت هم قدردانی کرده‌اند.

این نامه، بدون شک و تردید به دست النور روزولت رسیده است، زیرا در تاریخ ۱۲ ژوئن، یعنی دو روز بعد، نامه‌ای از منشی دفتر خانم روزولت وجود دارد که رسید نامه را اطلاع داده و ذکر کرده است که حتماً این نامه را به نظر خانم روزولت خواهد رسانید.

یک ماه پس از مشاهده‌ی این آگهی پرزیدنت، یعنی اول فوریه ۱۹۴۰، محفل ملی امریکا جلسه‌ای تشکیل می‌دهد و برای تماس با پرزیدنت و شرکت در مذاکرات صلح جهانی او آقای آلن مک دانیل (Allen Mc Daniel) را انتخاب و به او مأموریت می‌دهند که هرچه زودتر با کاخ سفید تماس حاصل کند و تأکید می‌کنند که جای بسیار تأسف خواهد بود اگر نقشه صلح جهانی بهائی با نقشه سایر مذاهب تطبیق و برابر شناخته شود. یک هفته بعد یعنی ۷ فوریه ۱۹۴۰، نامه‌ای از آقای آلن مک دانیل (Allen Mc Daniel) به پرزیدنت در مورد آگهی او نوشته شده و ضمن معرفی دیانت بهائی که دیانتی جهانی است و پیروانش در سراسر جهان برای صلح در تکاپو هستند، اظهار می‌دارد که او مایل است به کاخ سفید بیاید و پروگرام صلح جهانی بهائی را با پرزیدنت در میان بگذارد.

یک هفته بعد، در تاریخ ۱۵ فوریه، نامه‌ایست از آلن مک دانیل که ضمن فرستادن جواب نامه ۱۰ فوریه‌اش، از کلنل واتسن (Watson) منشی دفتر رئیس‌جمهور،

پیشنهاد می‌کند که خوب است بعضی از مطالب چاپ شده، من جمله یک جلد کتاب عالم بهائی به دفتر رئیس جمهور فرستاده شود. ضمناً پیشنهاد می‌کند که شاید صلاح باشد ما (بهائی‌ها)، مجزاً از سایر ادیان با پرزیدنت ملاقات کنیم.

نامه بعد در ۲۱ مارچ ۱۹۴۰ است که آلن مک دانیل (Allen Mc Daniel) به کلنل واتسن، منشی دفتر رئیس جمهور نوشته و تعدادی نشریات بهائی و آخرین کتاب عالم بهائی را برای او فرستاده است. این نشریات، شامل برنامه‌هایی برای به دست آوردن صلح دائمی جهانی بوده است و اظهار امیدواری کرده است که رئیس جمهور بتواند از این اسناد برای صلح جهانی الهام بگیرد و بتواند مملکت ما را به طرف یک نظم جهانی جدید هدایت کند.

بعد از این تاریخ، سند دیگری در دست نیست تا ۴ سال بعد یعنی در ۱۹۴۴ که محفل ملی در نامه‌ای خطاب به پرزیدنت، در مورد اتحاد نژادی بحث و سؤال می‌کنند که چگونه ممکن است ما که تا کنون نتوانسته‌ایم گرفتاری‌های خودمان را نسبت به اقلیت‌های نژادی بی‌پناه کشورمان برطرف کنیم، از صلح جهانی صحبت کنیم.

پرزیدنت، نزدیک به انتهای جنگ جهانی دوم یعنی ژانویه ۱۹۴۵، در نطق انتخاباتی خود، مطالب بسیار جالبی را بیان می‌کند که یادآور مطالبی است که پرزیدنت ویلسن قبل از مرگش اظهار داشته بود: «من می‌دانم این سازمانی را که آرزو داشتم برای صلح جهانی بنیاد بگذارم، خیلی زودرس بود ولی به خوبی می‌دانم که جنگ بسیار مخوف و وحشتناک‌تری در آتیه اتفاق خواهد افتاد و آن وقت است که دولت امریکا برای به وجود آوردن آن سازمان جهانی کوشش خواهد کرد.»

و این است آنچه فرانکلین روزولت در نطق بعد از انتخاب چهارمش ایراد کرد. خوب توجه کنید و ببینید از کجا نشئت گرفته است:

«امروز، در این سال جنگ، ۱۹۴۵، درس‌هایی آموخته‌ایم: ما یاد گرفته‌ایم که نمی‌توانیم تنها و جدا از دیگران در صلح و آرامش زندگانی کنیم. ما یاد گرفته‌ایم که بهزیستی ما موقوف و منوط به ملل دیگر است که دور از ما زندگی می‌کنند. ما یاد گرفته‌ایم که باید مانند انسان زندگی کنیم نه مانند شتر مرغ و نه مانند سگی در آخور. ما یاد گرفته‌ایم که شهروند جهان باشیم و عضو جامعه جهانی باشیم.»^(۵) (سخنرانی افتتاحیه فرانکلین روزولت در بیستم ژانویه ۱۹۴۵)

دو ماه بعد از این خطابه فرانکلین روزولت، محفل ملی امریکا در مارچ ۱۹۴۵، نامه دیگری به پرزیدنت می‌نویسد و در آن، ضمن سپاس از خدمات پرزیدنت برای صلح جهانی، خطابه حضرت عبدالبهاء که در ۲۰ آپریل ۱۹۱۲ در واشنگتن ایراد فرموده بودند را یادآوری می‌کند که مضمون آن اینست:

«امیدوارم ملت امریکا، در ظل حکومت دموکراسی اولین ملتی باشد که توافق بین‌المللی را بنیان نهد. امیدوارم، اولین ملتی باشد که جهانی بودن نوع انسان را اعلان نماید. امیدوارم، اولین ملتی باشد که علم صلح اعظم را بر افرازد و به واسطه این ملت دموکرات و آزادی‌خواه، این اهداف و تأسیسات بشر دوستانه در سراسر جهان منتشر گردد. به راستی این ملت، بزرگ و محترم است. در این‌جا آزادی به بالاترین درجه رسیده است. قصد و نیت مردم این سرزمین، ستایش‌آمیز است. این ملت، به راستی شایستگی دارد که اولین مردمانی باشند که سرپرده صلح اعظم را بر پا می‌دارند و وحدت عالم انسانی را اعلام می‌کنند. از جانب شما، تأییدات و الطاف الهی را برایتان مسئلت می‌نمایم.»

و بعد محفل ملی اضافه می‌کند:

«امیدواریم که احتیاجات شدید جامعه بشری با ایجاد نظم نوین، توسط مساعی مؤتمری (کنفرانسی) که با رهبری شما در سانفرانسیسکو منعقد می‌گردد، برطرف شود»^(۶)

این نامه، اشاره‌ایست به سازمان بین‌المللی که قرار بوده است طبق تصمیم فرانکلین روزولت در سانفرانسیسکو برگزار گردد.

همان‌طوری که ملاحظه می‌شود، فرانکلین روزولت حتی تأسیس سازمان جهانی برای صلح را پایه‌ریزی کرد و نام ملل متحد (United Nations) و یا سازمان ملل متحد را هم او انتخاب کرد و اظهار داشت که پایه‌های این سازمان باید بر روی اصول حقوق بشر و عدالت گذارده شود؛ حتی ترتیب محل برگزاری جلسه اول این سازمان در سانفرانسیسکو را هم داده بود که درست مطابق آرزوی حضرت عبدالبهاء بود؛ زیرا حضرت عبدالبهاء در ایام توقّفشان در کالیفرنیا، در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۲، زمانی که در ساکرامنتو حضور داشتند، خطابه‌ای ایراد فرمودند که خطابه‌ای است بسیار مهمّ مبنی بر اهمّیت صلح جهانی و این که متأسّفانه، آتش جنگ در اروپا در حال شعله‌ور شدن است و ما احتیاج به یک صلح جهانی داریم. بعد فرمودند: کالیفرنیا، ایالتی بسیار خجسته و خوشبخت است که از آب و هوای بسیار خوب برخوردار است و مردم آن، صلح‌جو هستند و علاقه به صلح جهانی در این ایالت رو به تزاید است؛ و بعد فرمودند: «امیدوارم اولین علم صلح بین‌المللی در این ایالت برافراشته گردد».^(۷)

پس ملاحظه می‌کنید که این آرزوی حضرت عبدالبهاء جامعه عمل پوشید. اما متأسّفانه دو هفته بعد از نگارش نامه محفل ملی، یعنی ۱۲ اپریل ۱۹۴۵، فرانکلین

روزولت، زمانی که برای استراحت به ویرجینیا رفته بود، ناگهان از سر درد بسیار شدید شکایت کرد، به حالت اغمای کامل رفت و جان به جان‌آفرین تسلیم نمود و بعد از اوهری ترومن ریاست جمهوری امریکا را به عهده گرفت.

یک ماه بعد، در می ۱۹۴۵، جنگ جهانی دّوم با تسلیم شدن آلمان خاتمه پذیرفت و اولین جلسه سازمان ملل متحد در سانفرانسیسکو، همان طوری که میل مبارک حضرت عبدالبهاء بود، تشکیل گردید و هری ترومن، النور، همسر روزولت فقید را به عنوان نماینده امریکا در سازمان ملل متحد منصوب کرد و او در طی شش سال سفرهای متعدّد به نقاط مختلف دنیا، منشور کنونی سازمان ملل متحد را به وجود آورد.

پس همان طوری که ملاحظه می‌کنید، شکی نمی‌ماند که هر دو تأسیسات یعنی سازمان ملل متحد، فرانکلین روزولت که در ادامه جامعه ملل ویلسن به وجود آمد، هر دو من غیر مستقیم، تحت تأثیر مسافرت حضرت عبدالبهاء به امریکا و بیانات مکرزایشان بوده است.

صلح اصغر، صلح اکبر و صلح اعظم

و اما، در این جا مایلیم مطالبیم را با اشاره به سه صلحی که حضرت شوقی افندی در بیاناتشان توضیح داده‌اند، خاتمه دهم.

با مطالعه نصوص مبارک حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی‌امرالله، این سناریو را می‌توان مطرح کرد که ما منتظر سه صلح هستیم: صلح اصغر، صلح اکبر و صلح اعظم. صلح اصغر، میوه خام درختی است که بذران را حضرت عبدالبهاء در سفرهای خود در اروپا و امریکا، با ایراد خطابات عدیده،

متجاوز از ۶۰۰ خطابه در مجامع مختلف فرهنگی و مذهبی و علمی کاشتند. این بذر، در زمان پرزیدنت وودرو ویلسن، بیست و هشتمین پرزیدنت امریکا و جنگ جهانی اول و بحبوحه شدت یافتن ناسیونالیزم، ریشه دوانید؛ اما به هیچ‌وجه از ساقه و برگ آن خبری نبود. و این همان جامعه ملل متفق بود که در اروپا و بدون تأیید دولت امریکا تشکیل گردید و اولین بار بود که یک نظام امنیتی جمعی به مرحله آزمایش در می‌آمد.

اولین آثار ساقه و برگ این درخت، پس از جنگ جهانی دوم و در زمان پرزیدنت فرانکلین روزولت و سپس پرزیدنت ترومن و با پشتکار و زحمات بی‌حد و حصر همسر لایق و با کفایت فرانکلین روزولت، انور روزولت ظاهر گردید و آن تشکیل سازمان ملل متحد بود که اولین جلسات آن بنا بر پیش‌بینی حضرت عبدالبهاء، ابتدا و فقط یک جلسه در سانفرانسیسکو و بعداً در نیویورک تشکیل گردید و تردیدی نیست که این مؤسسه که با تولد امر مبارک به وجود آمده، نهایتاً به صلح اصغر منجر خواهد گردید و آن صلحی است شامل حکومت جهانی غیر مذهبی غیر روحانی که مستقیماً ربطی با مسائل جامعه بهائی نخواهد داشت.

سال‌های بیشتری باید سپری شود تا این میوه خام، ابتدا به میوه نیمه رسیده که صلح اکبر است، تبدیل گردد. صلح اکبر، عبارت خواهد بود از یک حکومت جهانی که آن هم غیر مذهبی خواهد بود. اما یک یا چند حکومت بر طبق و در ظلّ تعالیم حضرت بهاء‌الله در جهان تشکیل خواهند یافت و به تدریج تعداد این‌گونه حکومت‌ها ازدیاد خواهد یافت و منجر به تشکیل حکومتی جهانی خواهد گردید.

بعد از گذشت سال‌های بی‌شمار، دیگر این میوه نیمه رسیده به میوه کاملاً رسیده و آبدار تبدیل خواهد گردید و آن صلح اعظم الهی است که در آن، اکثر افراد ملل

عالم، بهائی خواهند بود و وحدت و یگانگی واقعی و صمیمانه بین اهل کرهٔ ارض و بین ملل و بین کلیهٔ حکومت‌های جهان برقرار خواهد شد و اتحادیهٔ ای جهانی را به وجود خواهند آورد که به فرمودهٔ حضرت ولی‌امرالله، تولد مدنیّت بهائی خواهد بود و آن شروع عصر طلایی بهائی است.

بنابراین، در حالی که صلح اصغر مستقیماً ربطی با مسائل جامعهٔ بهائی نخواهد داشت، من غیر مستقیم با آموزه‌های بهائی رابطه خواهد داشت. صلح اکبر و صلح اعظم، مستقیماً تحت تأثیر آموزه‌ها و آرمان‌های بهائی به وجود خواهند آمد.

نتیجهٔ کلام

مطلبی که مایلیم با آن، نتیجهٔ تحقیقاتم را به انتها برسانم، این است که بعد از مطالعات بسیار عمیق و وسیع، برای نگارنده مسلم شده است که، نه مارگارت دختر پرزیدنت ویلسن، نه خود ویلسن، نه فرانکلین روزولت، نه النور همسر روزولت و نه آن، دختر روزولت که او را در شیراز ملاقات کردم، هیچ‌کدام بهائی نبوده‌اند؛ همه به احتمال نزدیک به یقین، از دیانت بهائی اطلاع داشته‌اند و تحت تأثیر آموزه‌های بهائی قرار گرفته بوده‌اند، اما هیچ‌کدام در ظلّ امر بهائی نبوده‌اند.

یادداشت‌ها:

1. By Ex-Governor William Sulzer:

While sectarian squabble over creed, the Baha'i Movement goes on apace. It is growing by leaps and bounds. It is hope and progress. It is a world movement and it is destined to spread its effulgent rays of enlightenment throughout the earth until every mind is free and every fear is banished. The friends of the Baha'i Cause believe they see the dawn of the new day, the better day, the day of Truth, of

Justice of Liberty, of Magnanimity' of Universal Peace, and International Brotherhood, the day when one shall work for all, and all shall work for one.

2. 1- Abraham Lincoln 2- George Washington 3- Franklin Roosevelt 4- Woodrow Wilson 5- Thomas Jefferson

3. “ His Excellency Khan is Persia’s foremost delegate thereto , and enjoys acquaintanceship with and privileges from His Honor the President of the American Republic . So likewise he is connected with American’s secretary of State (Bryan).

From every direction confirmation hath surrounded you . Therefore, offer ye thanks and know ye that this confirmation is due to the pervasive power of the Word of God.”

15 nasan, 1919

(signed) Abdul Baha abbas

4. Letter to the Pope Pius XII from FDR. Dec.23,1939 “ Uncounted numbers of people in every country are looking for a guiding light . Like Christmas Star that was first seen by shepherds long before the leaders knew of the Great Light which had entered the world.

I believe that while statesmen are considering a new order of things, the new order may well be at hand.

I believe that it is even now being built, silently but inevitably, in the hearts of masses whose voices are not heard, but whose common faith will write the final history of our time.

They know that unless there is belief in some guiding principle and some trust in a divine plan, nations are without light and peoples perish.

In the grief and terror of the hour, these quiet voices, if they can be heard, may yet tell of the rebuilding of the world.”

5. 4th Franklin Roosevelt’s inaugural address Jan. 20, 1945_

“ Today, in this year of war 1945 , we have learned lessons. We have learned that we cannot live alone, at peace.

That our own well-being is dependent on the well-being of other nations far away .

we must live as men , not as ostriches, nor as dogs in the manger.

We have learned to be citizens of the world, members of the human community.

6. "May this American democracy be the first nation to establish the foundation of international agreement.

May it be the first nation to proclaim the universality of mankind.

May it be the first to upraise the standard of the Most Great Peace and through this nation of democracy may these philanthropic intentions and institutions be spread broadcast throughout the world.

Truly, this is a great and revered nation. Here liberty has reached its highest degree. The intentions of its people are most praiseworthy. They are indeed worthy of being the first people to build the Tabernacle of the Most Great Peace and proclaim the oneness of mankind.

I will supplicate God for assistance and confirmation in your behalf.

May the dire needs of humanity be met by the creation of a new world order through the efforts of the forthcoming conference in San Francisco under your leadership."

7. May the first flag of international peace be upraised in this state.